

گل و گل

شبی در محلی با آه و سوزی شنیدم که مرد پاره دوزی
 چنین می گفت با پیر عجوزی «کلی خوشبوی در حمام روزی
 رسید از دست محبوبی به دستم»
 کرختم آن گل و کردم خمیری خمیری نرم و نیکو، چون حریری
 معطر بود و خوب و دلپذیری «بدو گفتم که مشکلی یا صبری
 که از بوی دلاویز تو مستم»
 همه گل های عالم آزمودم ندیدم چون تو و عبرت نمودم
 چو گل بشنید این گفت و شنودم «بگفتا من کلی ناپهیز بودم
 ولیکن مدتی با گل نشستم»
 گل اندر زیر پا کسترده پر کرد مرا با خمینی منتظر کرد
 چو عمرم مدتی با گل گذر کرد «کمال خمین در من اثر کرد
 و گردن من همان خاکم که حتم»

معنی شعر

بخش اول : یک شب در مجلسی شنیدم که پیرمرد پاره دوزی (فقیر) با یک پیرزن حرف می زد و می گفت : روزی در حمام گل خوشبویی از دوستم به دست من رسید.

بخش دوم : من آن گل را گرفتم و با آن خمیری درست کردم که مانند پارچه ابریشم نرم بود. آن گل بسیار خوشبو بود. پرسیدم آیا تو مشک هستی یا عبیر؟ که بوی تو مرا مست کرده است.

بخش سوم : من گل های زیادی در جهان دیده ام ولی تاکنون گلی مانند تو ندیدم و از عطر تو تعجب می کنم. وقتی گل این سخن من را شنید گفت: من در ابتدا گلی و بی ارزش بودم، ولی مدتی با گل همنشین شدم.

بخش چهارم : گل ، گلبرگ های خودش را زیر پای من گسترد و به من افتخار همنشینی داد. وقتی مدتی از عمرم را با گل سپری کردم، صفات خوب و عطر خوش همنشین در من اثر کرد و من هم خوشبو شدم و گرنه من همان خاکی هستم که تا پیش از این بودم.